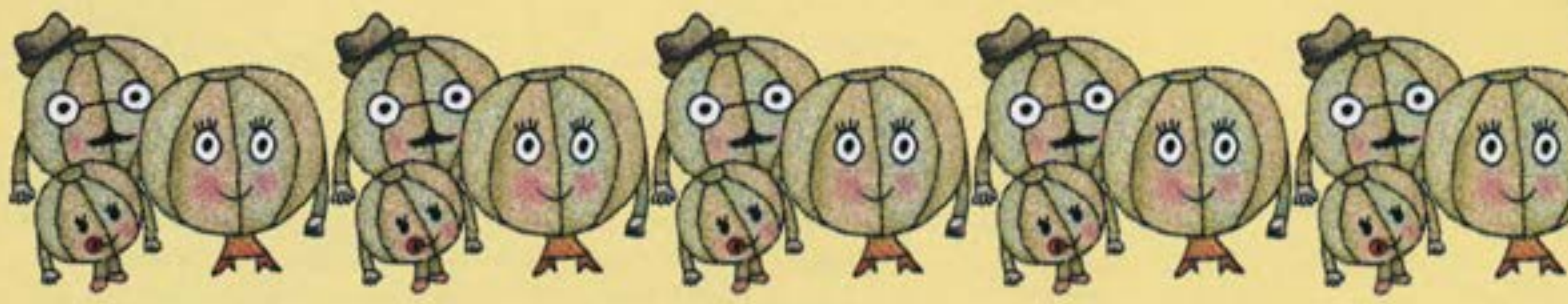
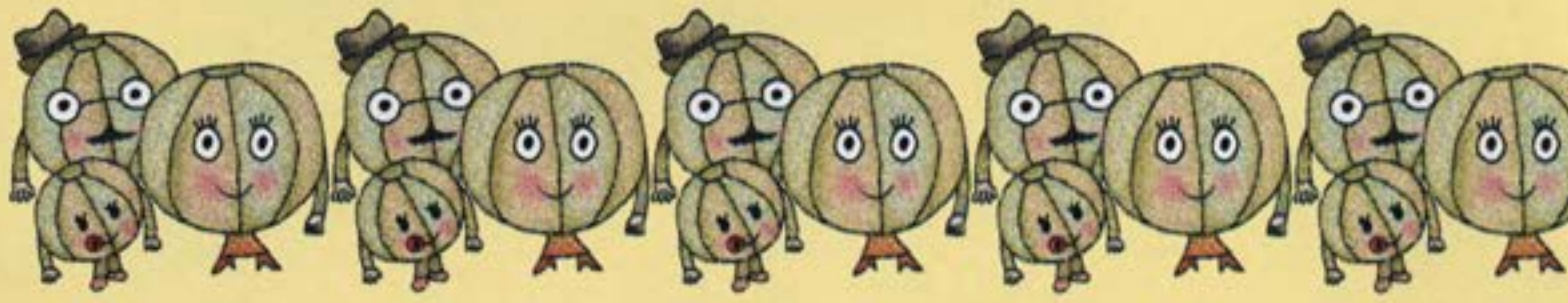
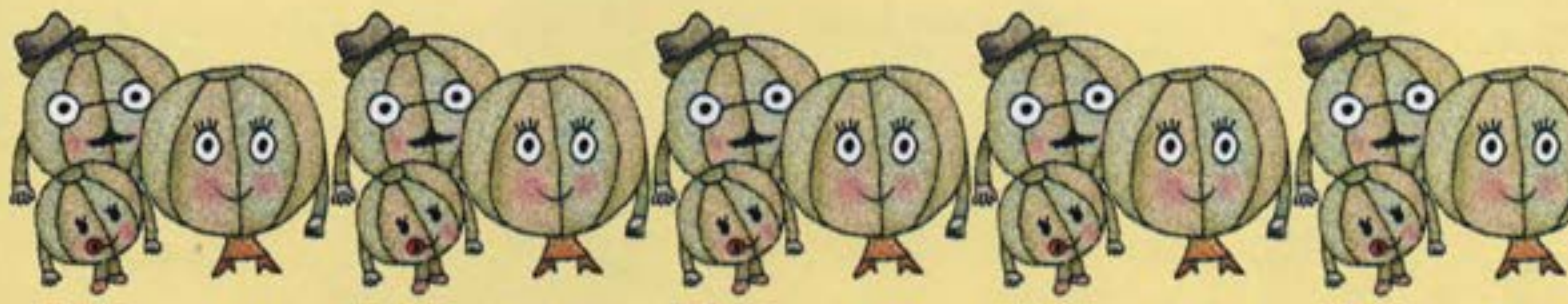


دوست

خردسالان



سال دوم،
شماره ۹۰، پنجشنبه
۱۱ تیر ۱۳۸۳
۱۵۰ تومان



۱۳ همیشه چلوکباب (۳)



۱۷ تمساح در برکه



۲۰ قصه‌ی حیوانات



۲۲ مهمانی



۲۴ کاردستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ ترانه‌های نوازش



۳ با من بیا



۴ از این دست بده ...



۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ خانه‌ی ما



۱۱ جدول



۱۲ بازی



● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

● کرافیک و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی صدف آبی ۸۷۲۱۶۹۲

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● توزیع: فرخ فیاض

● امور مشترکین: محمد رضا اصغری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۲۷۰۱۲۹۷ و ۲۷۰۶۸۲۳ - شماره: ۲۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تقریبی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من توپ نیستم! من طالبی هستم.

گرد و شیرین و آبدار. میوه‌ی خوب تابستان.

مادرم می‌گوید وقتی خدا مرا می‌آفرید مثل عسل شیرین و مثل

گل‌ها خوش‌بویم کرد. پدرم می‌گوید خدا مرا آفرید تا دوست

خوب بچه‌ها باشم و آن‌ها را قوی و شاداب کنم.

حالا در این هوای گرم تابستان پیش

تو هستم. برای بازی، قصه‌خوانی،

شعرخوانی و نقاشی!

دست مرا بگیر و

بامن بیا...



از این دست بده با آن دست بگیر

مصطفی رحماندوست

وای وای وای
گریه‌ام گرفت:
های های های
گرگی سگه را، سگه گربه را،
گربه جوجه را، جوجه‌ی مرا،
کجایی خدا؟
گرگ کمی که رفت
به شیری رسید
شیر تا او را دید
نعره‌ای کشید
به دنبال گرگ
دوید و دوید
تا به او رسید
رو سرش پرید

گربه رفت و رفت
به سگی رسید
خواست فرار کند
سگ، گربه را دید،
واق و واق و واق
روی او پرید
سگ، گربه را برد،
وای وای وای
گریه‌ام گرفت:
های های های
سگه گربه را، گربه جوجه را،
جوجه‌ی مرا
کجایی خدا؟
سگ کمی که رفت
به گرگی رسید
گرگی، سگ را دید
زوزه‌ای کشید
به دنبال سگ
دوید و دوید
تا به او رسید
روسرش پرید
گرگی سگ را برد

جوجه‌ای داشتم
زرد و نازناری
چه چشم ریزی
چه نوک نازی
مثل دوتا دوست
بودیم هم‌بازی

یک روز، صبح زود
تیک و تیک و تیک
جوجه تنها بود،
جیک و جیک و جیک

گربه‌ای رسید
جوجه‌ام را دید
میو و میو
رو سرش پرید
جوجه‌ام را برد
وای و وای و وای
گریه‌ام گرفت:
های و های و های
گربه جوجه را، جوجه‌ی مرا؟
کجایی خدا؟





چاله شیره را، شیره گرگه را، گرگه سگه را،
سگه گربه را، گربه جوجه را، جوجه ی مرا،
دیدمت خدا.

حالا می خندم
هاهاهاهاها
خیلی خوشحالم
از کار خدا
از این دست بده
با آن دست بگیر
دست بالای دست
تاپ تاپ خمیر

وای، وای، وای
گریه ام گرفت:
های های های

شیره گرگی را، گرگی سگه را، سگه گربه را،
گربه جوجه را، جوجه ی مرا، کجایی خدا؟

شیر که داشت می رفت
با سرعت باد
چاهی را ندید
توی آن افتاد
نه چیزی را برد
نه چیزی را خورد
توی آن گودال
شیر افتاد و مرد



نقاشی

درختی را که میمون کوچولو روی آن بازی می کند نقاشی کن.



فرشته‌ها



دیروز مادرم به خانه‌ی همسایه‌مان رفته بود. من و پدر در خانه بودیم. خانم همسایه‌ی ما، دوست مادرم است. او به مکه رفته بود. دیروز همه منتظر برگشتن او بودند. مادرم رفته بود تا در کارها کمک کند.

خانه‌ی همسایه‌ی ما پراز مهمان بود. به پدر گفتم: «شما و مادر به مکه رفته‌اید؟» پدرم گفت: «نه! ولی خیلی دلمان می‌خواهد یک روز به زیارت خانه‌ی خدا برویم.» گفتم: «کی می‌روید؟» پدرم گفت: «هر وقت خدا بخواهد.»

ظهر مادرم به خانه برگشت. او اصلاً خسته نبود. مادرم برای ما تعریف کرد که خانم همسایه چه قدر خوشحال بود. ما هر سه باهم ناهار خوردیم. بعد من به اتاق رفتم و به خدا گفتم: «پدر و مادر من خیلی

دلشان می‌خواهد مثل خانم همسایه به مکه بروند. خدایا! پدرم می‌گوید هرچه بخواهی، همان می‌شود. پس کاری کن که پدر و مادرم هم بتوانند به زیارت مکه بروند.» خدا مهربان است.

می‌دانم که پدر و مادر خوب مرا خوشحال می‌کند.





خانه‌ی ما

افسانه شعبان‌نژاد



خونه‌ی ما باغچه داره
اتاق و یک طاقچه داره

پله داره ، نرده داره
پنجره‌هاش پرده داره

درخت و آسمون داره
یک بام مهربون داره

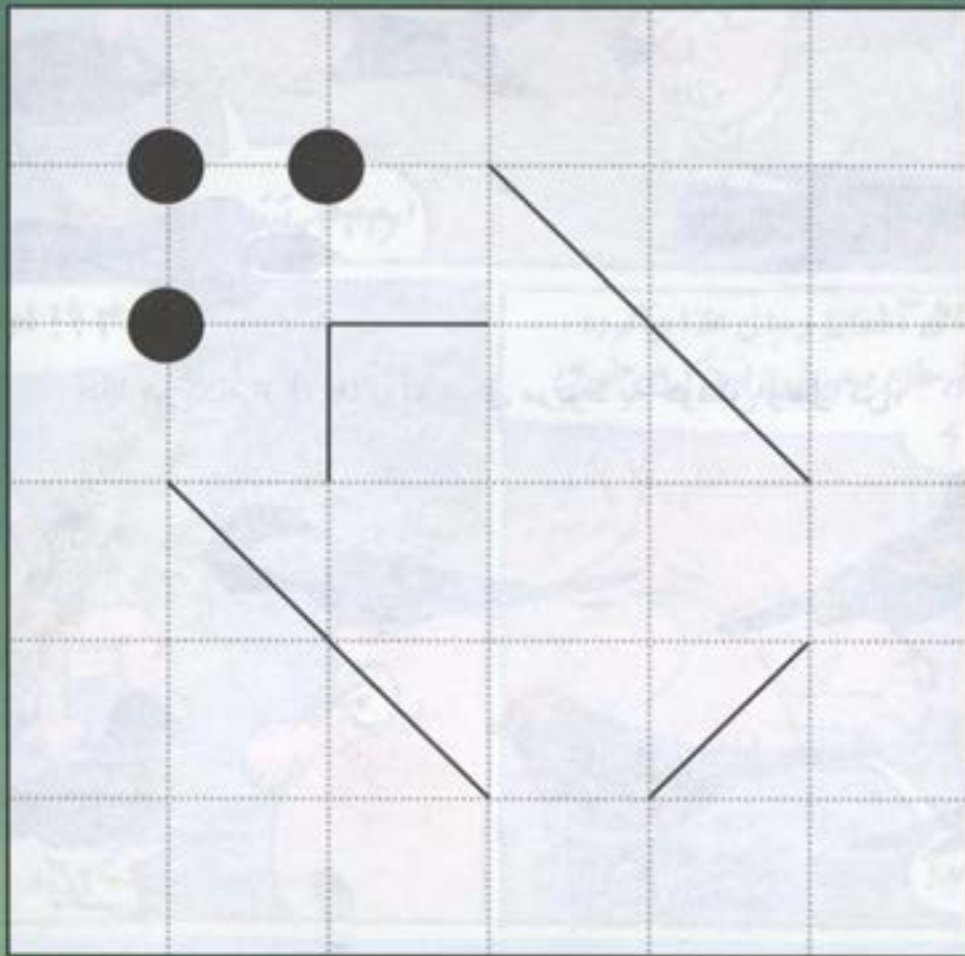
بامش پر از کبوتره
از همه جا قشنگتره





جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



به این پرنده‌ها نگاه کن.



حالا هر کدام از آن‌ها را به شکل مربوط به خودش وصل کن.





ای وای، دارم از گشنگی می میرم!
هرچی باشه می خورم... غیر از کباب!

اوه... نه نه!



هوم؟! او هوم!

کباب؟!!!



پیشی بوری داره قاطی آشغال دنبال غذا می گرده...
آشغال؟!... پیشی جان، می شه از اونج که می خوری
به منم بردی؟

ملوچ ملوچ... نه نه!



بیا بین امروز صبحانه چی داریم!



او نه نه!
جو نهی!
الان
کره و
عسل و
پنیر و چای
می خورم!



چلو کباب ااااا اب؟!

همه اش کباب ...
نهی خوو ااااااااااا!

عجیبه! خواستم به بار
صبحانه غذای رو که دوست
دارم بهش برم!
چرا اهمی کرم؟!



پایان



با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



برکه



مرغابی



لاک پشت



قورباغه



تمساح

تمساح در برکه

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک  بود، پر از گل نیلوفر، کنار  ، و  و  خانه داشتند.


هر روز وقتی که  برای شنا می‌رفت توی آب  ، می‌پرید روی گل‌های نیلوفر

و بعد شیرجه می‌زد توی آب، وقتی سرو کله‌ی  پیدا می‌شد، بازی آن‌ها هم شروع می‌شد.

 پشت سنگ‌های زیر  پنهان می‌شد.  سرش را زیر آب می‌کرد، تا او را پیدا کند.




اما  همیشه زودتر از  ، را پیدا می‌کرد.



یک روز وقتی که  پنهان شده بود و  و  به دنبال او می‌گشتند، زیر آب، چشمشان

به چیز عجیبی افتاد. یک  بزرگ بزرگ، از ترس، بال زد و پرید و رفت.





 به سرعت شنا کرد. رفت کنار  و  از ترس پشت سنگ ماند.

آن‌ها هیچ وقت، توی ، ندیده بودند. وقتی دید همه فرار کردند، آرام آرام از آب

بیرون آمد. کنار  دراز کشید و به دور و بر نگاه کرد.  پرید و یک گوشه کنار 

نشست و گفت: «حالا چه کار کنیم؟»  کمی فکر کرد و گفت: «باید بروم و  را بیرون



بیاورم. او از ترس همان جا زیر آب مانده.» بعد  رفت به سراغ . اصلا از جایش



تکان نخورد.  با تعجب به او نگاه می‌کرد. وقتی  و  از آب بیرون آمدند، 

آن‌ها را دید ولی باز هم از جایش تکان نخورد.





سرش را توی لاکش کرد و به  گفت: «مرا نخور! من خیلی سفت هستم.» 





اما  جوابی نداد. کمی جرات پیدا کرد. با یک جست پشت  پرید و گفت:


«مرا هم نخور چون پشت تو نشسته‌ام!»  فریاد زد: «جان! با  شوخی نکن، اگر

عصبانی شود تو را می‌خورد.» اما  که پشت  نشسته بود شروع کرد به بالا و پایین پریدن.

همین موقع  دهانش را باز کرد. این طوری: 

همه ترسیدند. اما وقتی صدای خنده‌ی  را شنیدند با تعجب به او نگاه کردند.

 غش‌غش می‌خندید. او اصلا خیال نداشت  و  و  را بخورد.

فقط خیلی خیلی قلقلکی بود. راستی که یک  بزرگ با دندان‌های تیز تیز وقتی بخندد، اصلا ترسناک

نمی‌شود!



قصه‌ی حیوانات



۲) آقای غاز وقتی این خبر را شنید، یک گل زیبا برای خانم غاز چید و به لانه برد!



۴) و آقای غاز به آن‌ها یاد داد که چه‌طور بال‌هایشان را باز کنند و...



۱) اولین جوجه غاز تخم را شکست، خانم غاز با خوشحالی فریاد زد: «یکی از جوجه‌ها به دنیا آمد.»



۳) جوجه‌ها خیلی زود شناکردن را یاد گرفتند.



۶

۶) خانم غاز به آن‌ها گفت که چه طور زیر آب بروند و گیاهان دریایی را بخورند!



۵

۵) در آسمان زیبا پرواز کنند.



۷

۷) آن‌ها در کنار هم خوش حال و خوش بخت بودند.





مهمانی

امروز درخت توت باغچه‌ی ما مهمان داشت.
مورچه‌ها زیر درخت، جشن گرفته بودند و تند و تند توت‌های شیرین را به لانه می‌بردند.
روی درخت گنجشک‌ها آواز می‌خواندند و توت می‌خوردند.
یک کرم سبز کوچولو برگ می‌خورد.
پدرم یک توت چید و در دهان من گذاشت، من و پدرم به مهمانی درخت توت رفتیم.



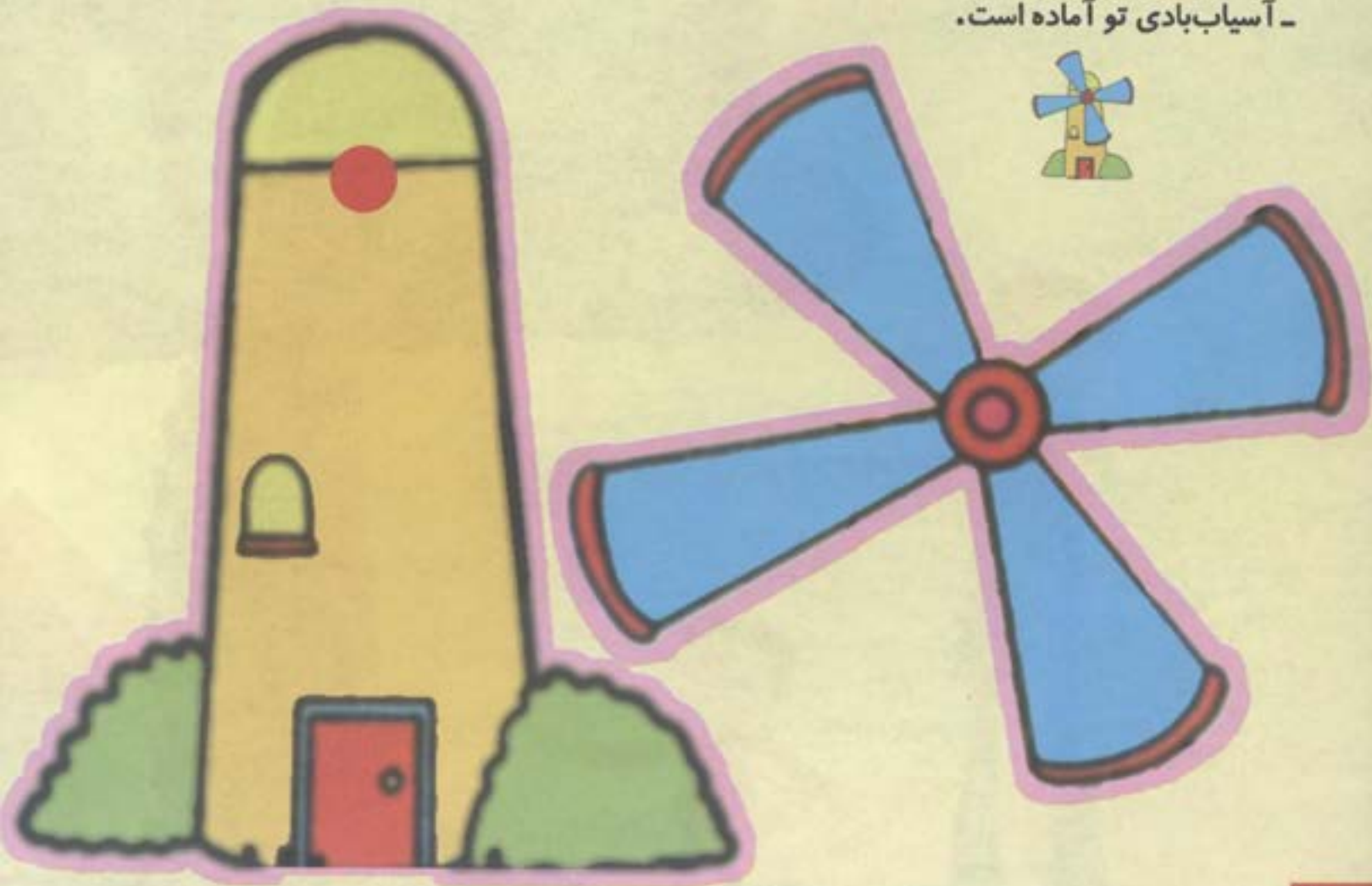


برای درست کردن این کار دستی یک عدد دکمه فشاری لازم است.

کار دستی



- شکل‌ها را از روی خط‌صورتی قیچی کن.
- آن‌ها را از روی دایره‌ی قرمز با یک دکمه فشاری به هم وصل کن.
- آسیاب‌بادی تو آماده است.



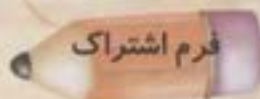


خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۳
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۱۷۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران - خیابان انقلاب،
چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضاء

دوست

فردسالان

نشانی کتیرده:
 تهران - جیان انقلاب، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
 شماره ۹۶۲ امور مشتریان مجله دوست خردسالان



نام و نام خانوادگی



ترانه‌های نوازش

مصطفی رحماندوست

گوشاش که خیلی خوشگله
مثل دو شاخه‌ی گله
رفته به گوش خاله‌جون
خاله کجاست ؟
رفته ددر
خیلی قشنگ بچه‌مون



هنگام بازی و نوازش کودکان این ترانه را بخوانید.

